

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به مسأله زاد، همان طوری که عرض شد
مسأله یک مقداری حساس است و به طور کلی در
قضیه زاد ما به قدر توسعه مسأله «ما یحجّ به» را
داخل می‌کنیم که هم مال را شامل شود و هم قوت
را شامل بشود. نسبت به قوت عرض کردیم که در
روایات راجع به قوت قائل به تسامح شده است و
آنچه را که مورد نظر هست در مورد قوت، قدری
قائل به سهولت هستند.

ما در یک سفری بود که برای شام از راه ترکیه
می‌رفتیم، یکی از دوستان با همان ماشین سواری
خودش بود، بعد یک جایی در یک شهر و مکانی که
در آن جا بود نگه داشت، مثل اینکه مکان مقدسی
بود و برکه‌ای داشت و ماهی‌ها در آن بودند و برای
آن ماهی‌ها گندم نذر می‌کردند. ماهی‌هایش هم
ماشالله خیلی بزرگ بودند و شنا می‌کردند - این قدر
ماهی‌ها از کثرت، توی هم وُول می‌خوردند که اگر
دست می‌زدی دو تا در می‌آوردی - و هیچ کسی هم

حق نداشت اینها را بگیرد و آنها هم خیلی پروار و بزرگ شده بودند. هی می آمدند و برایشان گندم می ریختند در آن برکه و آن جا هم نوشته بود مقام ابراهیم، و مشخص بود که جای روحانی هست و بعد یک ماشینی در آن جا آمد از همین اتوبوسهای ایرانی ها نگه داشت، ما غذا را خورده بودیم و آمده بودیم کنار نشسته بودیم، دیدیم یک پیر زن و پیر مردی مثل اینکه مال یزد بودند، می رفتند برای زیارت حضرت زینب، کنار نگه داشتند و آمدند دو تایی رفتند کنار یک درختی و آن کیسه شان را باز کردند و ما هم نگاه می کردیم که یک مقداری نان خشک در آوردند و بعد یک کیسه دیگری را باز کردند و ظرفی را درآوردند و معلوم شد آن ظرف ماست است و ماست سفت و آب ریختند و با پونه و یک خرده کشمش و نشستند ناهارشان را خوردند. گفتیم خب بالاخره این هم یک جور غذا خوردن است دیگر و خیلی هم خوب و سالم است.

در حج در زمانهای سابق این طوری عمل می کردند، یعنی افرادی که مثلا می رفتند برای همان مسأله صحت مزاج و اینها؛ مثل الان نبودند که الان

رستورانهای بین راه و اینها معلوم نیست چه به آدم می دهند! اینها با خودشان برمی داشتند و می بردند، آن قوتشان بود. نسبت به گوشت هم همینطور گوشت را به یک نحوه ای درمی آوردند که چند ماه می توانست سالم بماند نمک سودش می کردند و سُرخ می کردند و زیر آفتاب چه می کردند که بماند و ماهها هم می ماند و خراب نمی شد.

بله یک کسی از افراد و از بستگان سببی ما هم همان زمان شاه اینطوری که نقل می کنند با ماشین خودشان رفتند مکه، پیکان داشتند، می گفتند با پیکان رفتیم مکه زمان شاه و آمدیم و حتی یک بار هم پنچر نشد، از راه عراق رفتند - از عراق هم مرز دارد - و ظاهرا گفتند: از نجف رفتیم و با آن پیکان زمان شاه، من هم دیده بودم پیکانشان را پیکان قهوه ای رنگی بود. بله ما هم تا وقتی که در مشهد در جوار حضرت بودیم این پیکان را مشاهده می کردیم: این همین پیکانی است که مکه رفته و آمده و یک پنچر هم نشده و چند نفری، با خودشان اینطوری گوشت برده بودند، و آن زمان به همین کیفیت بوده.

علی کل حال این کیفیت قوت در آن زمان سابق به همین نحوه متعارفی بود که انجام می دادند و خلاصه خیلی بر خودشان مشکل نمی گرفتند و اینکه روایت داریم که قوتی داشته باشد این منظور همین است، یعنی یک چیزی که بتواند خودش را در سفر نگاه دارد که اضافه بر این ما گفتیم که همان مال هم از نظر توسعه داخل در همان قوت و اینها می شود چه اینکه انسان قوت داشته باشد چه این که مالی داشته باشد که بتواند صرف کند.

روایات در این مسأله بر چند قسم آمده؛ یک دسته از روایات روایاتی است که دلالت می کند بر این که شخصی بذل کند زاد و راحله را، دیگر حج بر ذمه متعیّن و منجز می شود و به عنوان حجّة الإسلام مورد قبول واقع می شود، نسبت به این دسته خاص روایات اعاده نداریم کسی که بذل زاد و راحله کند، خب این یک دسته از روایات. روایات را خودتان بروید نگاه کنید روایات زیادی در این جا هست نیاز به گفتن ندارد و قتمان هم نگذرد.

از این به بعد مسأله فرق می کند، دسته دوم روایاتی است که دلالت می کند «مَنْ يَحُجُّ بِهِ بَعْضٌ

إخوانه، بعضٌ جيرانه، بعضٌ رفقاءه...» که بذل مال نمی‌کنند بلکه با خودشان به مکه می‌برند، یعنی می‌گویند آقا ما داریم می‌رویم تو هم بیا برویم. اسب داریم، راحله داریم، ماشین هست دارد می‌رود یک جای خالی داریم تو هم بیا سوار شو یا اینکه فرض کنید بلیط طیاره، یکی هم جای خالی دارد بیا برای تو هم بلیط می‌گیریم و تو هم بیا برو که او را با خودشان می‌برند. این یک دسته در قبال آن دسته دیگر. خب در این جا هم روایاتی داریم که این کفایت از حجة الإسلام می‌کند الا مواردی که بعدا عرض می‌کنیم.

و دسته سوم روایتی است که دلالت می‌کند که مولا بنده‌اش را به مکه می‌برد مولا بذل مال نمی‌کند، چون عبد مالک نمی‌شود بنده‌اش را به مکه می‌برد، در این جا هم این را داریم که کفایت از حجة الإسلام می‌کند در این مورد از روایات.

البته در اینجا روایات دیگری هم داریم در اینکه: کسانی که مخالف هستند و بر مبنای خلاف و بعد تنبه پیدا می‌کنند، آن حج هم کفایت از حجة الإسلام می‌کند و در بعضی از روایات داریم «فِيحُجَّ إِذَا تَنَّبَهُ» یا اینکه در بعضی از روایات داریم «إِنِّي أَحِبُّ أَنْ

يُعيد» یا «يَحُجُّ فِي مَا بَعْدَ» علی کل حال حالا آن مسأله حجّ مخالف مسأله اش فرق می کند. در اینجا دو دسته از افراد مورد نظر هستند: یکی کسی که او را به حج می برند، یکی هم مولایی که عبدش را به حج می برد؛ بعد از این که عبد حرّ شد حج را باید اعاده کند. مسأله «يجب» یا اینکه که در آن موردی که «فيحجّ به بعض إخوانه» آن مثلا اگر کسی بگوید آقا مثلا ماشینم یک جای خالی دارد بیا با هم بریم این شخص هم «فيجب عليه إعادة الحجّ اذا يصيرُ مُوسِراً» در آن وقت مُعْسِراً بود در وقت إعسارِش بود حالا در وقت إيسارِش است اگر این مُوسر شد این مُوسر شدنش این را منقلب می کند و حجّ را بر ذمه او واجب می کند اما در مورد بذل مال، ما در آنجا نداریم که او يَجِبُ عَلَيْهِ است.

خب در این جا دو مطلب هست که باید به این دو مسأله اشاره کنیم یکی اینکه مگر حجة الإسلام چند تا داریم؟ وقتی در روایت صریح هست که «هذا يُجزى عن حجة الإسلام» چطور دوباره حضرت می فرماید که «يُعيد» مثل اینکه فرض کنید که در مورد صلاة، شخص مصلى صلاة ظهر را بخواند در عین حال بگویند يُعيد الصلاة که خب معنا ندارد دو مرتبه بخواند، صلاة که ۲ بار واجب نیست، یک بار

واجب است. این حجة الإسلام یک صفتی است برای آن حجی که یکبار در همه عمر به ذمه شخص مکلف در صورت تحقق شرایط عقلیه - همانطور که عرض کردیم ما شرط وجوبی برای حج نداریم ما شرط عقلی داریم، حج به نحو اطلاق واجب است که البته در بحث اطلاقش که بحث اصولی است که یک بحث اصولی نسبتاً مفصلی در این بحث اطلاق انشالله در یکی دو هفته دیگر... این حجة الإسلام وصفی است برای آن حج در یک مرتبه برای همه عمر... **وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا ...** ﴿آل عمران، ۹۷﴾ این می شود حجة الإسلام، چطور حضرت با تصریح به این که این حج حجة الإسلام است در اینجا باز تاکید می کند بر اینکه «فَلِيْحُجِّ ثَانِيًا»؟

البته خیلی از آقایان قائل به استحباب شدند که همانطوری که عرض کردم مسأله استحباب است که البته این را می آئیم ان شاء الله از شنبه که مطالب فقهاء را در این زمینه نقل می کنیم این را هم می گوئیم که در این جا گفته اند که در این «فلیحج» معنایش معنی استحباب است یا مثلاً فیجب در آن معنای استحباب است در بعضی موارد هم یجب

است ولی مقصود معنی استحباب است.

اولاً ظهور این مسأله با استحباب کاملاً در تنافی و تعارض است زیرا در این جا جنبه اعاده دارد «فَيَجِبُ إِعَادَتُهُ» در مورد استحباب که معنی اعاده صدق نمی کند یعنی این ابرو باز کردن و چشم کور کردن این روایت است، شما یک استحباب می خواهید حمل کنید در حالتی که هم اولاً در يَحِجُّ که ظهور صیغه امر در وجوب است دست می برید هم در يَجِبُ که تصریح در الزام است دست می برید و هم در إِعَادَهُ که برای تکلیف الزامی می آید دست می برید، یعنی اعاده در مورد قضاء گفته می شود یا در مورد بطلان تکلیف قبل که بر غیر شرائط صحت اتیان شده است، در آنجا اعاده صدق می کند و الا اگر کسی که نماز را خوانده باشد، منتهی حالا می خواهد فرض بکنید به جماعت بخواند این را که نمی گویند اعاده نماز، نه، می گویند صلاة بجماعة، اعاده در آن مواردی است که آن تکلیف قبل، اتیان نشده است آن را می گویند اعاده یا در موردی است که تکلیف قبل اتیان شده است و لکن مکلف یا مولا آن تکلیف را كَأَنْ لَمْ يَكُنْ تَلْقَى می کند نه اینکه باطل است و كَأَنْ لَمْ يَكُنْ تَلْقَى می کند و تکلیف بعد را به جای تکلیف قبل قرار می دهد مثل اینکه در نماز

فراَدی که بعد انسان به جماعت می خواند آن صلاة جماعت را به جای فراَدی قرار می دهد و آن صلاة فراَدی صحیحاً بوده... در این مورد اعاده گفته می شود.

پس بنابراین در تمام این موارد حمل روایت بر خلاف ظاهر است که وَ هُوَ باطل. روی این حساب ما در مورد حجة الإسلام باید بینیم که - آن مطلبی که من می خواستم خدمت رفقا عرض بکنم این نکته ای است که از مسأله فقهی یک مقداری به جنبه باطنِ قضیه گرایش پیدا می کند و آنجاست که نظر فقیه را از مورد استحباب به مسأله وجوب بر می گرداند این نکته است و آن مطلب این است - آنچه را که خدای متعال واجب کرده است برای یک انسان آن عبارت از اِتیان این عمل است مباشرةً به عنوان اَنَّهُ فَرْدٌ و بعنوان اَنَّهُ شَخْصٌ و بعنوان اَنَّهُ مَتَابِعٌ و بعنوان اَنَّهُ مَسْتَقِلٌّ و بعنوان اَنَّهُ یَجِبُ عَلَیْهِ التَّكْلِيفُ و به این عنوان حج برای انسان و برای مکلفین تشریح شده وقتی که شارع مقدس می آید به حضرت ابراهیم می فرماید: **وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَّ عَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِيَنَّ مِنْ كُلِّ فِجٍّ عَمِيقٍ** ﴿الحج، ۲۷﴾ یعنی افراد با اختیار خودشان و با میل خودشان و با آن جهاز خودشان و با قدم خودشان و

روی پای خودشان و روی فهم و ادراک خودشان
روی این مبنا بیایند و این عمل الهی را، آنچه متابعت
عمل اولیاء الهی است این عمل را، متابعتاً انجام
بدهند. البته متابعتاً نه بعنوان اینکه فقط جنبه متابعت
داشته باشد نه! چون حج برای هر فردی تشریح شده
نه اینکه فقط حج برای یک نفر تشریح شده باشد، این
خطاب حرکت کن و بیا به سوی من این یک خطابی
است که به هر فرد تعلق می گیرد؛ منتهی ابتدای این
مسئله و سر سلسله دار این مسئله حضرت ابراهیم
بوده که به حضرت ابراهیم ... **وَ عَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ
الرُّكَّعِ السُّجُودِ** ﴿البقرة، ۱۲۵﴾ که اینها آمدند و اصل
بنا را ساختند که دیگران بیایند و آماده بشوند، البته
از یک نظر ما جنبه متابعت داریم و از یک نظر نفس
خود این اعمال «لَوْخُلِّيَ وَ طَبَعَهُ» متوجه تک تک هر
مکلف است که می خواهد این عمل را انجام بدهد؛
و طبعاً مکلف، مکلفی است که با اراده خودش با
اختیار خودش و در کمال حریت و آزادی بخواهد
حرکت بکند.

آن عبدی که مولا او را می برد او کآن آن اختیار
کافی و لازم را ندارد، گرچه ایمان دارد گرچه می داند
گرچه از خود مولا ممکن است بهتر بفهمد و عقل و

مغزش بیشتر کار کند - خیلی از عبدها بودند که خیلی از مولا سر بودند و مولا می آمد پیش اینها چیز یاد می گرفت - ولی باز از نقطه نظر ظاهر یک نقصی در اینجا وجود دارد و آن چیست؟ اینکه در تحت اطاعت آن است در تحت رقیّت آن است، اگر به او بگویند تو را نمی برم او نمی تواند بیاید، همین مقدار کافی است، اگر به او بگویند از وسط راه تو را بر می گردانم باید بگردد چون عبد است، و حضرت ابراهیم حرّ می خواهد و اینجا حرّ می خواهد، شخص باید حرّ باشد و آزاد باشد و با اختیار خودش حجّ را انجام بدهد حالا بر طبق بعضی از شرائط، این اگر نتوانست حرّ باشد و به این کیفیت انجام بدهد، خدا می گوید این را به عنوان حجّة الإسلام از تو قبول می کنم ولی این به عنوان یک قضیه شرطیه یا وقتیّه است.

تلمیذ: مثل مسأله زن که اگر شوهرش خرج کند.

استاد: «إِنَّ زَيْدًا مُتَحَرِّكُ الْأَصَابِعِ» شما که

خوانده اید «مُتَحَرِّكُ الْأَصَابِعِ مَادَامَ كَاتِبًا، إِذَا لَمْ يَكُنْ

كَاتِبًا لَا تَتَحَرِّكُ الْأَصَابِعِ» یا اینکه فرض کنید که «إِنَّ

الْقَمَرَ يَنْكَسِفُ مَادَامَ حَيْلُولَةَ الْأَرْضِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ

الشمس» این حیلولة وقتی برود کنار، القمر لا يكون منکسفاً. الكسوف يتحقق بحیلولة القمر بين الأرض و بين الشمس.

این مسأله که باید عبد این عمل را انجام بدهد در این وضعیت فعلی خب بله، این حکم می آید و بر او مستقر می شود. مولا به او امر می کند می گوید که همراه ما حجّ بیا، خب می رود و حج انجام می دهد «و فی ظرف الرقیه یعدُّ هذا الحجُّ حجّة الإسلام» خب در این حرفی نیست بله، این حجّة الإسلام به همین ملاک بعنوان «أنه رُقُّ یبقى معه حجّة الإسلام، بعنوان أنه رِقٌّ، فی ظرف الرقیه و حجّة الإسلام مقیّدهً بهذا القید و موصوفهً بهذا الوصف» این حجّة الإسلام موصوف به وصف رقیّت، این حجّة الإسلام بله درست است شکی هم در آن نیست اشکالی هم در آن نیست، و اگر از دنیا برود این را در روز قیامت در زمره حجّاج به حجّة الإسلام محشور می کنند.

اما اگر آمد و حرّ شد خب حجّة الإسلام فی حال حرّیت چی؟ یبقی بحاله، باید برود حجّة الإسلام انجام بدهد. چون حجّة الإسلام حراً برای کسی است که حرّ است. صورت مسأله تا الآن مسأله مسأله رِق بود خیلی خوب بعنوان «أنه رِقٌّ» حجّة الإسلام

انجام داده و این همان نکته ای است که شما در کتب
فقهیه این را نخواهید یافت و این مسأله ای است که
بزرگان فرمودند این یکی از مسائل حج این است که
حالا این مقدار را می گوئیم بعد دیگر توضیح
بیشترش ان شاء الله برای همان موقعی که قرار است،
حالا ببینیم کی توفیق پیدا می کنیم.

درست شد؟ خیال می کنم دیگر رفقا گرفته باشند
آن حالت اختیار و حرّیتی که شخص در ایتیان به حجّ
باید مختار باشد به جمیع الجهات، باید با کمال
آزادی این راه را انتخاب کند و با کمال اختیار
انتخاب کند و با کمال حرّیت این مسیر را انتخاب
کند با رقیّت متحقّق نمی شود ولی حکم رقیّت
موجب نمی شود که خداوند این فیض را به او
نرساند، نه، این حجة الإسلام را به عنوان رقیّت از او
قبول می کند، اگر از دنیا رفت حجة الإسلام انجام
داده اگر حرّ شد صورت مسأله برمی گردد حضرت
می فرمایند «فَيَجِبُ إِعَادَةُ الْحَجِّ عَلَيْهِ إِذَا يَصِيرُ حُرًّا»
این چیست؟ این دلالت بر الزام می کند یا استحباب؟
جناب آقای فقیه المعاصر...، کجای این روایت
دلالت بر استحباب می کند؟ حالا دیدید فهم عرفانی
چقدر در فهم روایت تاثیر دارد؟ وقتی که افرادی

مثل صاحب جواهر می آیند حکم استحباب می کنند و خیلی از این موارد که می گویند اصلاً قبول نیست، نه، حج قبول است آنهایی هم که می آیند می گویند واجب است می گویند خب آن اصلاً حجة الإسلام نبوده ثواب به او دادند!

حجة الإسلام هست منتهی حجة الإسلام داریم تا حجة الإسلام! - و مسأله دوم که دلالت قطعی بر همین فتوای استحباب است آنجایی هست که بذل نمی کند و «يَحُجُّ بِهِ»، می گوید بیا با هم برویم کرسی موجود بیا سوار شو با هم برویم زاد و راحله موجود بیا با هم برویم «فِيحُجُّ بِهِ» می برند او را، نه اینکه به او ببخشند این هم در اینصورت قابل برای حج نبوده، استطاعت حج که نداشته استطاعت حج یعنی چی؟ یعنی شخص بتواند حرکت کند خودش با اختیار خودش و با حالت تملک و با حالت استقرار تکلیفی که تکلیف مستقر است و احساس این تکلیف را بکند و این احساس تکلیف چطور با عدم وجود زاد و راحله ممکن است؟ البته این در صورتی است که مشی نتواند چطور در آن صورتی که راحله در آنجا نیست و زاد هم نیست چطور تکلیف در آنجا هست؟ شخص نمی تواند برود.

حالا اگر کسی بگوید بیا برویم این را برده اما

قضیه بر خودش مستقر نشده، نکته‌اش را دارید؟
متوجه می‌شوید یا نه؟ خودش نیامده. در مورد بذل،
شخص می‌آید بذل می‌کند وقتی بذل مال می‌کند آن
شخص مالک! می‌گویند: آقا این فرض کنید فیش
حج یا این مال، دو میلیون فرض کنیم این شخص
می‌گیرد پول را قشنگ می‌گذارد در جیبش وقتی
رفت تو جیبش جرق و جوروق اسکناس‌ها مثل
جیب من جرق جوروق ولی این اسکناس نیست
کاغذ است وقتی اینجا جرق جوروق می‌کند پول تو
جیبش است این مالک است وقتی که این مالک شد،
این مالکی است مثل سایر افراد مالک، دیگر وقتی
که مالک شد آن جنبه تکلیفی که بر مشخص مستطیع
بعنوان «أَنَّهُ حُرٌّ وَّ أَنَّهُ مَالِكٌ وَّ قَابِلٌ لِلْإِتْيَانِ...» به او
تعلق می‌گیرد لذا حضرت نمی‌گویند فلیحج! حج
بعدی می‌شود مستحب. ما در مورد بذل اعاده
نداریم اما در مورد فیحج به اعاده داریم مال این
است!

تلمیذ: این عدم اختیاری که در اینجا هست
نمی‌تواند، چون گفته مال را فقط در مورد حج خرج
کن و استفاده کن، درست است که مالک هست اما
نمی‌تواند در غیر حج خرج بکند.

استاد: اشکال ندارد ولی مالک می‌شود ببینید
وقتی مالک می‌شود...

تلمیذ: یعنی با آن اختیاری که شما می‌فرمائید
اینجا یک مقدار با آن حالت منافات پیدا می‌کند
استاد: نه اشکال ندارد.

تلمیذ: چون اختیار یعنی اینکه قدرت بر عدم و
انجام فعل داشته باشد.

استاد: تازه من از این بالاتر می‌گویم شخص
وقتی که یک مالی را بذل می‌کند می‌تواند پس بگیرد
من از این حرف شما بالاتر می‌گویم ولی باز در این
صورت فایده ندارد، چرا؟ چون حصول مال یک
مسأله‌ای نیست که خدا برای حصول ما حدّ و مرزی
قرارداده باشد. اگر این مال برای تو حاصل باشد؛ با
کسب و کار اگر این مال برای تو حاصل بشود،
بواسطهٔ ارث یکدفعه یک چکش به کلهٔ بابات بخوره
تق بیفتد زمین و ارشش برسد به شما، چکش به
کله‌اش خورده این نرفته خودش کار کند، این هم در
اینجا حصول مال الآن در اینجا پیدا شده، یا اینکه
فرض کنید این یکدفعه مثل ملانصرالدین دعا کند
یکدفعه از آن بالا یک چیزی بیاید در آنجا پایین.

یک آقای بینش بود گاهی من ذکر خیر ایشان را می‌کردم می‌گفت: یک روزی در همدان - یک مدرسه ایی بوده پشت یک امامزاده که برای رفتن به مدرسه، درش طوری بوده که مشروط به عبور از امامزاده بوده - یک وقت داشته می‌رفته، دیده یکی از این لاتها، از این لاتهای خلاصه مفصل همدان ایستاده و دارد گریه و زاری می‌کند، یکی یکی به گناهایی که می‌کند اعتراف می‌کند: ای امام زاده دیدی من فلان کردم چی کار کردم فلان شب رفتم... دیگر شروع کرده بود خلاصه هی به گفتن و گفتن و اعتراف هم نسبت به خمر و نسبت به فلان و داشت یکی یکی مثل کلیسا داشت اعتراف می‌کرد؛ یکدفعه او هم از در پشت در امامزاده گفت: ای فلانی - اسمش هم می‌دانست - ما گناهان تو همه را بخشیدیم - مثل [لحن] پادشاهی - مشروط به اینکه دیگر نکنی و این کار را انجام ندهی و توبه کنی و به مسجد فلان چقدر پول بدهی. می‌گفت این را گفتیم و رفتیم. می‌گفت: یارو آمده بود و داشت برای همه می‌گفت این امامزاده معجزه کرده! نمی‌دانید چه

کرده؟! هیچ نمی دانی، اسم من را می گفت به اسم من، گفته: اگر دیگر تکرار نکنی ما همه گناهانت را می بخشیم؛ داشت تعریف می کرد؛ - برای من می گفت - آمده بود پیش من می گفت آقای بینش نمی دانی. گفتم عجب تو دیگر باید ترک کنی و انجام ندهی...

حالا اگر یکدفعه سقف بشکافد و دو میلیون پول بیاید، حالا می گویند در این دولت احتمال دارد در بعضی از دولتهای فخریه از این معجزات می کنند یکدفعه سقف خانه می شکافد یکدفعه ۲ میلیون برای آدم می آید، همین که این دو میلیون یا ۵ میلیون آمد حج واجب است، حالا این از کجا آمده نمی دانم، جبرئیل فرستاده یا میکائیل یا اجنه برایش آوردند، دوستش داشتند... به این حرفها کاری نداریم این تحصیل مال در اینجا برای او شده، به محض تحصیل این شد مستطیع، در مورد بذل این برای او این حالت تحصیل می شود یعنی یک شخصی بیاید بگوید که آقا بنده ۵ میلیون به شما بذل می کنم و بعد هم پس نمی گیرم و این را من برای حج می دهم شما نمی توانی در چیز دیگر صرف کنی ولی آن می گوید

من دیگر پس نمی‌گیرم، می‌گویند من این را به شما بخشیدم، من این را برای حج به شما بخشیدم وقتی می‌بخشد شما مالک می‌شوید یا مالک نمی‌شوید؟ حق تصرف نداری و در این هیچ‌گونه نمی‌توانی تصرف کنی و با این فقط باید بروی فیش بخری، مالک می‌شوید بعد از این که مالک شدید آن موقع می‌روید و نسبت به مقدمات اقدام می‌کنید. آیا حال شما با حال آن کسی که می‌گویند بروید حج یکی است؟ این را چیزی به او ندادند، مالک چیزی نشده، می‌گویند آقا برویم صندلی هست بیا تو بنشین با هم برویم؛ یک قران هم به او نمی‌دهند، هرچی خوردیم تو هم بخور.

تلمیذ: زن هم همین طور است دیگر؟

استاد: زن هم خب بله.

تلمیذ: زن را آدم خرجی‌اش را می‌دهد، اگر

شوهرش او را ببرد نباید مقبول باشد تا بعداً خودش

مستقلاً مستطیع بشود یا شوهرش بذل کند به او.

استاد: البته ما این را عرض می‌کنیم که چرا

روایات در مورد زن نیامده. مسأله تکلیف زن فرق

نمی‌کند با بقیه یکی است الا این که در این جا یک نکته ظریفی است که آن ان شاء الله باشد برای بعد، دیگر وقت گذشت، بله مسأله زن هم همینطور است.

وقتی آدم مطالب را می‌خواند به آن متنی که بزرگان بر سرمان دارند - واقعا من نسبت به خودم نگاه می‌کنم - پی می‌برد که واقعا این‌ها خیلی به گردن ما حق دارند، خیلی، واقعا آنها این دیدگاه را آوردند و با این دیدگاه ما را آشنا کردند، در حالی که روایت یکی هست! ما نیامدیم از پای منقل بگویم که این واجب است! روایت «يَجِبُ عَلَيْهِ إِعَادَةُ الْحَجِّ» است، یعنی هیچ از خودمان نیامدیم روایتی جعل کنیم ولی کیفیت برداشت چقدر تفاوت می‌کند؟ چقدر مسأله عوض می‌شود؟!
اللهم صلي على محمد و آل محمد